

# آن سوي زندگي

22 تير 1402

زندهباد [احمدرضا احمدي](#) داستان کوتاهی دارد به نام دور از مه، در بهار که در ویژه‌نامه نوروزي مجله فيلم در سال 1373 چاپ شده است.

داستانی که توصیفات شاعرانه نویسنده‌اش آن را جذاب‌تر کرده است. در داستان پسري تنها پس از عبور از مه به پيرمردی سه‌تار نواز می‌رسد. پيرمرد نواختن سه‌تار را به او می‌آموزد و برایش همه آوازهایی را می‌خواند که می‌داند. در آوازي پيرمرد براي پسرک می‌خواند: هنگامي که درخت گيلاس شکوفه دهد / بهار از راه می‌رسد / من قايق را با شکوفه‌هاي گيلاس / در بهار آرايش می‌کنم / قايق را به آب می‌اندازم / به دریا می‌روم / می‌دانم / در آن طرف دریا / در آن طرف رود / کودگانی در انتظار من / در انتظار آوازهاي من هستند.

يك روز صبح که پسرک پنجره را باز می‌کند کنار دریا درخت گيلاسي را می‌بیند که پر از شکوفه است، اما از قايق و پيرمرد نشانه‌اي نیست. تنها نشانه‌هاي باقیمانده از او، طاووسي است که با دیدن پيرمرد وارد دنيای پسرک شده و سه‌تاری که پيرمرد با آن ساز می‌زده و براي پسرک آوازهاي می‌خواند که می‌دانسته.

حالا که احمدرضا احمدي با شعرهاي ناب و صدای مخملي‌اش پای از دنيای زندگان بیرون گذاشته روانه آن سوي زندگي شده، ما پسرکان و دخترکان سال‌هاي مه و کوچه‌هاي بي‌انتها خوب می‌دانیم او آوازا و شعرهاي بسياري را براي ما جا گذاشته است. شعرهاي که یادآور پيرمرد عاشقي است که تا سال‌هاي زيادي می‌توان با شعرهاش عاشق شد، عشقي که نوبتش هیچ وقت تمام نمی‌شود و کسی نمی‌تواند به جبر و با دستور و قانون و بخشنامه جلويش را بگیرد. با صدایش به آرامش رسید، آرامشي که با حضور و بي‌حضور ديگران حق آدمي است و با نوشته‌هايش درباره ديگران درس رفاقت یاد گرفت.

درسي که این روزها بیشتر از هر زمان ديگري به آن نیاز داریم. شاید اگر اخوان‌ها (تهیه‌کنندگان فيلم بيگانه بيا) پس از تماشای راش‌هاي امتحانی کارگردانی شده توسط [مسعود کيميايي](#) با بازی احمدرضا احمدي و فرامرز قريبيان که براي نشان دادن توانايي‌هايش ساخته بود به بازی آن دو به جاي وثوقي و فرخ ساجدي رضایت داده بود، حالا .... اما نه، اینکه چهره زیبای احمدرضا احمدي جوان زياد روي پرده سينما نیفتاد و فقط در فيلم‌هاي پستجي و تیتراژ تجارت دیده شد، باعث شده تا رمز و راز خودش، صدایش و شعرهاي خاصش بیشتر شود.

\*حسن لطفی ، منتقد و مدرس سينما